

# تولد دوباره در وطن



مهرداد جلیل زاده خبرنگار گروه فرهنگ

اواسط دهه ۹۰ بود که تعدادی از بازیگران و کارگردانان شاغل در ایران تصمیم گرفتند به ترکیه مهاجرت کنند تا به شبکه ماهواره‌ای جم پیوندند. طبیعتاً هر کسی از خودش می‌پرسید که چرا ناگهان چنین موجی به راه افتاد و حقیقت این است که ریشه‌یابی آن وقایع به دوران کنونی ما هم نامربوط نیست. یکی از آسیب‌های جدی در میان هنرمندان ایرانی این است که وقتی دوره اوج فعالیت‌شان تمام می‌شود و به لحاظ مالی مشکل پیدا می‌کنند یا حس می‌کنند که محبوبیت‌شان دچار افول شده است، دست به رفتارهای عجیب و غریب دسته جمعی می‌زنند. مثلاً بعضی از جنبش‌هایی که راست و دروغ را با هم مخلوط کرده بودند و درباره‌ی تعرض جنسی در سینمای ایران حرف می‌زدند، در بسیاری از فرازها به وضوح تلاش عده‌ای برای مطرح ماندن بود که احساس می‌کردند دوره‌شان به سر رسیده است. در اتفاقات نیمسال دوم سال ۱۴۰۱ هم چنین مواردی دیده شد. کوچ تعدادی از هنرمندان ایرانی به شبکه ماهواره‌ای جم هم در همین الگو قابل تعریف است؛ اما به هر حال وقتی آنها دیدند که در آن سوی دیوارها هم چمن‌ها سبزتر از این سونیست، تصمیم به بازگشت و ادامه فعالیت در داخل گرفتند. آیا ادامه این مسیر برای آنها ممکن

بود؟ چکامه چمن ماه که بعد از ۱۰ سال همین روزها به کشور بازگشت است، یکی از کسانی است که به جم رفته بود و حالا آمده تا کارش را در داخل کشور ادامه بدهد. افراد دیگری هم مثل رابعه اسکویی و سعید ابراهیمی فرس از بازگشت‌شان توانستند به کار خود ادامه دهند. اینها اما از یک جهت کارشان نسبت به هنرپیشه‌های دوران پیش از انقلاب راحت‌تر بود. تک‌تک این افراد در دوره پس از انقلاب ظهور و رشد کرده بودند و برای اهالی سینمای ایران که امروز مشغول فعالیت هستند، حکم غریبه‌هایی رانداشتند که ممکن است جایشان را تنگ کنند، هیچ مافیایی انگیزه‌ای جدی برای ممانعت از ورود این افراد نداشت. اما درباره تمام چهره‌ها این وضعیت صدق نمی‌کند. این قضیه هم در مورد موسیقی صادق است و هم سینما. حالا به بهانه بازگشت چکامه چمن ماه به داخل کشور می‌شود به طرح این پرسش و جست‌وجوی پاسخ آن پرداخت که چرا در مورد بعضی از چهره‌های دیگر که عمدتاً مربوط به دوران پیش از انقلاب می‌شوند، این امکان به راحتی فراهم نمی‌شود و اجازه داده می‌شود تا در صورت فوت آن افراد، این زخم و کینه و پدناهی که نگذاشتند فلاتی به کشورش بیاید و کار کند، تا ابد باقی بماند. در ادامه به بررسی این موضوع پرداخته شده است؛ گرچه می‌بایست زودتر از اینجا فکری به حال آن می‌شد اما شاید همین امروز ورود جدی به این حوزه بتواند جلوی وارد آمدن خسارات بیشتر را بگیرد.



## پرسش‌های اساسی را از کجا شروع کنیم؟

بازگشت هنرمندان ایرانی به میهن‌شان و در صورت امکان ادامه به کار آنها در داخل کشور از جمله مسائلی است که هرگاه بحث آن به میان آمده یا حتی گمانه‌ای کم‌رنگ درباره یک مورد بخصوص آن مطرح شده است، فضای رسانه‌ای و اجتماعی کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. آخرین نمونه این قضیه بازگشت نصرالله معین‌فر، معروف به معین است که وزیر ارشاد هم درباره‌اش چراغ سبزی نشان داد و شنیده‌ها حاکی از این هستند که قرار بوده نه تنها مقدمات حضور او در ایران فراهم شود، بلکه امکان برگزاری کنسرت را هم در داخل کشور پیدا کند. در مورد بسیاری از هنرپیشه‌ها که سابقه فعالیت در سینمای پیش از انقلاب را داشتند هم بارها چنین زرمه‌هایی طرح شده است. از آن سو هنرمندانی هم چه در سینما و چه عرصه موسیقی هستند که در دوره پس از انقلاب در داخل ایران کار کرده بودند اما بعد از مدتی به خارج از کشور رفتند و مهاجرت‌شان دائمی شد. در مورد بازگشت آنها هم بارها حرف و حدیث‌هایی به میان آمده است. وقتی صحبت از بازگشت معین به ایران شد، شادمهر عقیلی در یکی از کنسرت‌هایش گفت من از ابتدا در ایران بودم و بعد رفته‌ام، یعنی طبیعتاً من باید کارم برای بازگشت راحت‌تر باشد. اینها همه مواردی است که قبل از مهاجرت عده‌ای از چهره‌های هنری در جریان اتفاقات سال ۱۴۰۱ رخ داد. تعداد کسانی که در آن مقطع از کشور خارج شدند یا در آنجا بودند و از آن روز به بعد مواضعی گرفتند و رفتارهایی کردند که بحث بازگشت‌شان را کاملاً منتفی می‌کرد، از عدد انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند. کسانی مثل حمید فوخ‌نژاد، برزورجمند، احسان کرمی،

اشکان خطیبی و مهناز افشار. حالا باید برای دو پرسش اساسی پاسخ‌های صریح پیدا کنیم تا در ادامه بتوان درباره کلیت این مساله به یک نتیجه‌گیری معقول رسید. پرسش اول این است که چه اصراری روی بازگشت این افراد و ادامه به کارشان در داخل کشور است یا به عبارتی آمدن آنها و کار کردن‌شان در اینجا چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ پرسش دوم درباره موانعی است که بر سر راه تحقق چنین چیزی وجود دارد. تا به حال بسیاری از چهره‌هایی که پیش از این رفته بودند، برگشته‌اند و در داخل کشور به کارشان ادامه داده‌اند اما اگر همان متر و معیارها را در نظر داشته باشیم، معلوم نیست که چرا عده‌ای دیگر نتوانستند برگردند و اگر هم در ایران بودند نتوانستند کارشان را ادامه بدهند. مثلاً معلوم نشده که هر چه مشخصی بین ایرج قادری با ناصر ملک مطیعی وجود داشت که یکی توانست هم کارگردانی کند و هم به جلوی دوربین برگردد و کارش را ادامه بدهد اما دیگری هرگز نتوانست؟ اگر قادری می‌تواند برگردد، یعنی این مانع ابدی نیست و حفظ آن جزء اصول فرهنگی نظام به حساب نمی‌آید؛ اما اینکه چرا در برابر عده‌ای دیگر چنین سدی قرار داده شده و این سد هرگز کنار نمی‌رود، جای پرسش دارد.

آیا همه چیز به کج خلقی و تعصب گروه‌های تندرو برمی‌گردد یا اینکه عده‌ای ممکن است با چنین رویدادی منافع‌شان را در خطر ببینند و به همین سبب پشت چهره چنین گروه‌هایی مخفی می‌شوند تا مانع بازگشت بعضی از افراد به عرصه کار شوند؟ وقتی پاسخ این سوالات را یافتیم، لااقل می‌دانیم باید چه کرد و قدم بعدی تلاش برای تحقق آن است.

## چرا باید برگردند؟

چرا باید برگردند؟ در ابتدا این سوال را می‌توان با سوال دیگری پاسخ داد و گفت چرا نباید برگردند؟ این اما مساله‌ای است که ذیل دو مبحث پرسش اساسی این بحث می‌توان سراغش رفت؛ آنجایی که بحث از موانع اصلی بر سر راه بازگشت این چهره‌ها به مدار کار مطرح می‌شود. حالا باید پاسخ ایجابی این سوال را بیابیم. بازگشت این چهره‌ها به لحاظ روانی تأثیری روی جامعه دارد که می‌تواند خنثی‌کننده بسیاری از تبلیغات منفی علیه جامعه ما باشد. تهی کردن ذهن ایرانی‌ها از هر امید و چنانکه بسیاری‌شان را برای نجات از طومار معضلات به فکر مهاجرت می‌اندازد، باعث می‌شود مشکلات ما بیشتر از آنچه به واقع هستند به نظر برسند و طبیعتاً موانع برطرف شدن‌شان را هم غول‌آسازتر از حجم حقیقی‌شان می‌نمایاند. مهاجرت معکوس هنرمندان خصوصاً اگر با ادامه

کارشان در داخل کشور همراه باشد، می‌تواند جنبه نمادین پیدا کند و روی سدی که در بسیاری از ذهن‌ها ایجاد شده، ترک بیندازد. بیرون ماندن این افراد از مدار فعالیت‌های رسمی منطبق با قوانین جمهوری اسلامی حتی اگر خود آن افراد هم خصومت سیاسی خاصی با نظام نداشته باشند، می‌تواند انبان نمادین جبهه‌های رویه‌رو را تقویت کند و طبیعتاً اگر عکس این قضیه اتفاق بیفتد، تأثیری به عکس آن خواهد داشت. البته این کار باید به نحوی انجام شود که احساس نشود از آن بهره‌برداری سیاسی در حال انجام است تا به این ترتیب نتواند تأثیر واقعی خودش را بگذارد اما در هر حال غیر از همدلی اجتماعی و هدم سازه‌های برساخته ذهنی که یأس و نومیدی پدید می‌آورند، این قضیه می‌تواند دستاوردهای سیاسی هم در تقای خود داشته باشد.

## چه کسانی مانع مهاجرت معکوس می‌شوند؟

ندارد معین برگردد و صراحتاً به سیاسی بودن دلایل این میل خود اشاره کرد. اینها همان کسانی هستند که بر سر راه بازگشت بسیاری از چهره‌ها به کشور و ادامه فعالیت‌شان در داخل مانع ایجاد می‌کنند اما در عین حال ژست آزادیخواه را به خودشان الصاق کرده‌اند و ژست تندرو را به گروه مقابل، البته از گروه مقابل هم می‌توان نقد کرد که در برابر این بازی، عموماً هوشمندی کامل را به خرج نداده‌اند و بسیاری از اوقات در پازل جریان مقابل قرار گرفته‌اند. با این حال شناخت واقعی کسانی که مانع چنین مسیری هستند و در مقابل شناخت کسانی که همیشه مانع این جریان معرفی شده‌اند، اما درحقیقت از به راه افتادن آن ممکن است منفعتهای هم ببرند، کمک بزرگی به پیشبرد قضیه می‌کند.

افکار عمومی در این زمینه سرگردان است و دقیقاً نمی‌داند اگر مطالبه‌ای دارد از کدام سمت قضیه بخواند و اگر گلابه یا حتی نفرتی دارد به کدام سو معطوف کند. یک گروه و جناح سیاسی هست که دائماً با شعار آزادی و نجات مردم از دست تندروها مردم را در پی خود می‌کشد اما درحقیقت مانع اصلی و چند دهه‌ای تحقق نهضت بازگشت هنرمندان به عرصه رسمی فعالیت است و همین نعل وارونه زدن باعث می‌شود انرژی آزادیخواهانه جامعه در خدمت جریانی قرار بگیرد که مانع گشایش و مخالف سرخست آن است. در ادامه به نام تعدادی از هنرمندان اشاره می‌شود که نتوانستند به کشور برگردند و کارشان را رسماً و به‌طور قانونی ادامه بدهند. این اشارات از آن جهت مفید است که ببینیم از نظر قانونی و ساختاری هیچ‌گونه مانع ابدی و همیشگی بر سر راه این مسیر نیست و اگر می‌بینیم که چنین چیزی تحقق کامل نیافته، به دلیل کارشکنی‌هایی است که بر اثر تعارض منافع به وجود آمده‌اند.

چه مواعی بر سر راه بازگشت هنرمندان به داخل کشور و ادامه کارشان هست یا اجازه نمی‌دهد آنهايي که در داخل کشور هستند و به‌رغم سابقه‌ای که در فعالیت هنری پیش از انقلاب داشته‌اند، نسبت به بعضی از هنرمندان که پس از انقلاب به دنیا آمدند یا فعالیت‌شان شروع شد، مواضع سیاسی کمتری داشته یا اصلاً نداشتند، دچار تبعیض باشند و حتی در کهنسالی اجازه پیدا نکنند که به قدر چند فریم جلوی دوربین بیایند یا چند ثانیه روی استیج موسیقی باشند؟

وقتی بحث بازگشت نصرالله معین فر به کشور شد، اتفاقاتی افتاد که تا حدود زیادی معلوم می‌کند برخلاف آنچه که عموماً به نظر می‌رسد چه کسانی مخالف چنین اتفاقاتی هستند و چه کسانی موافق؟ نسلی از مدیران و اهالی فرهنگ که در دوره پس از انقلاب امکان فعالیت برایشان فراهم شد، به‌رغم دستاوردهای مثبتی که در بسیاری از موارد داشتند، پس از آنکه دوره اوج کارشان به پایان رسید با ورود هر عنصری به فضا که ممکن بود آنها را به آرامی کنار بزند و روی صندلی بازنشستگی بنشانند، مواجهه‌ای سخت و شدید داشتند. از این جهت آنها، هم با نسل قبل از خودشان تعارض منافع شدید پیدا کردند و هم با نسل جدیدی که می‌خواست وارد عرصه هنر شود. چسبندگی شدید این نسل از هنرمندان به بخشی از بدنه مدیریت فرهنگی که کار در دهه ۶۰ و ۷۰ و نیمه ۸۰ به دست داشت و در دهه ۹۰ هم دوباره به قدرت رسید، رنگ‌وبویی قره‌ای و چنناخی به موقعیت‌شان داده است. موقعیتی که منافی تعارض با حضور هنرمندان نسل‌های پیش و پس از خودش دارد و کار را به جایی رساند که دولت رئیس در پی بازگرداندن معین به کشور بود اما مصطفی معین که از رادیکال‌ترین چهره‌های اصلاح‌طلب است، علناً در مصاحبه‌ای ویدئویی گفت دوست

## سعید راد

سعید راد که از ستاره‌های سینمای قبل انقلاب بود سال ۶۳ از ایران رفت، اما با فیلم سینمایی «دوئل» دوباره پا به عرصه سینما گذاشت. او از سال ۱۳۵۰ وارد حرفه بازیگری شد و در دوره پیش از انقلاب بازیگر ۳۴ فیلم سینمایی بود. سعید راد پس از انقلاب هم توانست در چند فیلم حضور پیدا کند که عبارتند از «مرز»، «فرمان»، «خط قرمز»، «برزخی‌ها»، «عبور از میدان مین»، «دادشاه» و «عقاب‌ها». غیر از حواشی فیلم برزخی‌ها، موفقیت عقاب‌ها باعث شد که فخرالدین انوار، معاونت سینمایی وزارت ارشاد سیدمحمد خاتمی، در پی

## سعید کنگرانی

اولین حضور سعید کنگرانی در سینما در فیلم «رضا موتور» بود. سپس با موج نو سینمای ایران همساز شد و برای داریوش مهرجویی در فیلم «دایره مینا» بازیگری کرد. بعد از آن ناصر تقوایی برای ایفای نقش «سعید»، شخصیت کلیدی سریال «دانی جان ناپلئون» او را به بازی گرفت و در ادامه بازی در فیلم جنجالی «در امتداد شب» برایش شهرت مضاعف و درآمد خوبی به همراه داشت. او پس از انقلاب هم در «پرواز در قفس» (۱۳۵۹) و «فصل خون» (۱۳۶۰) هم بازی کرد. اما فیلم «گرداب» (۱۳۶۱) آخرین

## چنگیز جلیوند

چنگیز جلیوند که کار هنری خود را در سال ۱۳۳۶ و با تئاتر به همراه ابوالحسن ته‌ای آغاز کرد، پس از انقلاب ۱۳۵۷ به مدت ۲۰ سال در ایالات متحده آمریکا زندگی کرد و پس از آن به ایران بازگشت و کار دوبله را از سال ۱۳۷۷ سر گرفت. او البته دوبلور بود نه بازیگر و اگر در ایران می‌ماند ممکن بود برای ادامه فعالیتش مانعی ایجاد نشود. اما مظاهر تعلق‌اش از جو انقلاب این بود که دیگر نمی‌تواند در اینجا کار کند و به آمریکا مهاجرت کرد. سال ۷۷ چنگیز جلیوند بعد از ۲۰ سال مهاجرت برای عبادت از

## محمد مطیع

محمد مطیع، فارغ‌التحصیل کارشناسی تئاتر از دانشکده هنرهای دراماتیک بود. او بازی در تئاتر را از سال ۱۳۴۶ و بازی در سینما را از سال ۱۳۵۱ با فیلم «رضا هفت خط» شروع کرد و در چند سال اول انقلاب هم به کارش ادامه داد که از جمله آنها می‌توان به مجموعه‌های «هزاردستان»، «سلطان و شبان»، «امیرکبیر» و «کوچک جنگلی» اشاره کرد. او اما پی اینکه کسی مانع فعالیتش نباشد، خودش به دلایل که کاملاً سیاسی بودند و از مخالفت با اوضاع حاکم بر کشور برمی‌خاست، ایران را ترک کرد و در سوئد

هراس از شهرت سعید راد، از ادامه به کار او جلوگیری کند. او می‌گوید هیچ‌وقت در خارج از کشور چندان هایش را باز نکرد. وقتی هم آنجا بود مشغول پیژافروشی و بعضی از شغل‌های معمولی دیگر شد، اما پیشنهاد بازی در هیچ فیلمی را نپذیرفت تا راه بازگشتش به ایران را نبندد. سرانجام پس از سال‌ها او برای فیلم «زنگی» ناصر تقوایی به ایران برگشت که البته آن اثر ساخته نشد؛ اما در همان حال و هوا، احمدرضا درویش پیشنهاد دوئل را به او داد و باعث شد بماند و کارهای دیگری هم انجام دهد.

فیلم او پیش از وقایع بعدی بود که علی‌رغم تهیه‌کنندگی بنیاد مستضعفان توقیف شد. از اینجا به بعد محمد خاتمی وزیر ارشاد شد و جریان موسوم به چپ اسلامی، کنگرانی را ممنوع‌التصویر کرد. کنگرانی در سال ۱۳۶۷ ایران را ترک کرد و به کالیفرنیا در آمریکا رفت و ۱۶ سال از بازیگری حرفه‌ای دور ماند. او پس از بازگشت به ایران در فیلم سینمایی «ازدواج به سبک ایرانی» (۱۳۸۳) ایفای نقش کرد. پس از آن قرار بود در فیلم «فرزند صبح» هم بازی کند. سعید کنگرانی سال ۱۳۹۷ در ایران درگذشت.

مادرش به ایران آمده بود که خبر حضور او به حسین فرحبخش (تهیه‌کننده سینما) رسید و این تهیه‌کننده از جلیوند برای دوبله فیلم «دوستان» دعوت کرد. او دیگر فهمیده بود که ماندن و کار کردنش مانعی ندارد اما هنوز انگیزه‌ای برای بازگشت نداشت. جلیوند بار دیگر در سال ۸۲ برای مراسم بزرگداشتش در جشن خانه سینما به ایران آمد و تشویق‌ها و استقبال مردم در این جشن به حدی بود که تصمیم گرفت به مهاجرتش پایان داده و به‌طور دائم به ایران بازگردد.

ساکن شد. او ابتدا در استکهلم و سپس در گوتنبرگ مقیم شد. اما پس از سال‌ها اقامت در سوئد در سال ۱۳۸۷ به ایران بازگشت و دوباره به نقش آفرینی در تلویزیون و سینما پرداخت به‌گونه‌ای که در سال‌های پایانی عمر خود بین این دو کشور در حال رفت‌وآمد بود. او پس از آن در دو فیلم سینمایی و ۹ سریال یا تله‌فیلم تا سال ۱۳۹۲ بازی کرد و در واپسین ساعات آخرین روز سال ۱۳۹۲ در خانه شخصی خود در سوئد درگذشت. او در پنجشنبه ۲۲ فروردین سال ۹۸ در شهر گوتنبرگ به خاک سپرده شد.